

دموکراسی و عدالت اجتماعی

با تأکید بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

محمد شفیع فر

مدیر گروه مطالعات ایران

تاریخ ارائه: ۱۳۸۳/۹/۸

تاریخ تأیید: ۱۳۸۳/۱۰/۱۵

چکیده

دو مفهوم آزادی و عدالت در نظریه پردازی نظام‌های سیاسی، جایگاه سیالی داشته و فرازو نشیب‌هایی طی کرده‌اند. نظریه لیبرال دموکراسی نماد برتری و ترجیح آزادی بر عدالت است؛ اما تلاش‌های متفکران متأخر غربی برای آشتی این دو موجب ظهور نظریه‌های دیگری مانند دموکراسی اجتماعی و مشورتی شده که بر نقش عدالت در ایجاد و تداوم دموکراسی تأکید دارند. از این نظر، شرایط اقتصادی جامعه بستر لازم برای دموکراسی را فراهم می‌کنند. در جمهوری اسلامی ایران نیز به نظر می‌رسد که قانون اساسی با این هدف که به مردم‌سالاری واقعی نزدیک شود و نواقص و کاستی‌های لیبرال دموکراسی را نداشته باشد، تلاش کرده تا با ایجاد مکانیسم‌ها و سازوکارهای عدالتخواهانه و تلفیق آزادی و عدالت، نوع دیگری از مردم‌سالاری را بر اساس دین نهادینه کند که به نظریات جدید غربی در مورد دموکراسی نزدیک است. امروزه با چالش‌های جدید ناشی از فرآیند جهانی‌شدن، می‌توان و باید با احیای آرمان‌های قانون اساسی به تعمیق مردم‌سالاری دینی در جامعه همت گماشت و وظیفه اساسی تطبیق نظام جمهوری اسلامی با شرایط در حال تحول جهانی و محیطی را به خوبی انجام داد. به همین دلیل این مقاله به دنبال بررسی نقش عدالت اجتماعی در تعمیق و تداوم دموکراسی و تطبیق آن بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است.

کلیدواژه‌ها: دموکراسی، عدالت اجتماعی، برابری سیاسی، نابرابری‌های اقتصادی، مردم‌سالاری، قانون اساسی جمهوری اسلامی

مقدمه

دموکراسی بیشتر با آزادی، مشارکت و رقابت سیاسی شناخته می‌شود، اما مبنای آن اصل برابری است؛ به این معنا که صرف نظر از تمام اختلاف‌های غیرقابل انکار میان انسان‌ها، در هر فرد عنصر، جنبه، یا کیفیتی اساسی وجود دارد که به ما اجازه می‌دهد در قلمرو زندگی اجتماعی با او به عنوان فردی برابر با افراد دیگر رفتار کنیم. (۱) به عبارت دیگر آحاد انسانی، اعضای جامعه هستند و به عنوان عضو جامعه، هر کس با دیگران برابر است. (۲) بدین لحاظ، برابری مردم در عرصه سیاسی - اجتماعی از حیثیت و موقعیت برابر آنها نشأت می‌گیرد که به رأی برابر و مساوی همگان منجر شده و دموکراسی یا مردم‌سالاری را به وجود می‌آورد. پذیرش رأی اکثریت نیز بر برابری سیاسی یا حقوق برابر همه شهروندان در عرصه سیاسی - اجتماعی مبتنی است. (۳)

اما این برابری سیاسی، ممکن است تحت‌الشعاع شرایط عرصه‌های دیگر قرار گیرد و افرادی به لحاظ ناتوانی در حوزه اقتصادی و مادی، عملاً توان اعمال حق سیاسی برابر خود را نداشته باشند. مثلاً ثروتهای کلان و انباشت سرمایه عده‌ای قلیل و یا فقر نسبی عده‌ای کثیر، موجب می‌شود که مشارکت عده‌ای از افراد تحت تأثیر یا حتی تحت سلطه عده‌ای دیگر قرار گیرد و عملاً برابری سیاسی بدون اثر شود. (۴) به همین دلیل در بین متفکران و نظریه‌پردازان دموکراسی، برابر کردن شرایط افراد در جامعه مورد توجه قرار گرفته و استدلال می‌شود که همه افراد باید از سهم یکسانی از منابع اجتماعی برخوردار باشند تا بتوانند به طور برابر، از رأی خود برای اعمال حاکمیت و تعیین سرنوشت خود استفاده کنند.

بعد از جنگ جهانی دوم و با گسترش اقتصاد کینزی، این گرایش‌ها کاملاً تقویت و مدل‌هایی از دموکراسی مطرح شده که به شدت تحت تأثیر مباحث اقتصادی و در واکنش به انتقادات مارکسیسم و چپ جدید از لیبرال دموکراسی است. (۵) به همین دلیل، مدل‌های جدید دموکراسی از لیبرال دموکراسی فاصله گرفته و در مبانی و سازوکارهای خود، تعدیل‌هایی ایجاد کرده‌اند تا پاسخ‌گوی این دغدغه باشند.

امروزه بهترین دموکراسی‌ها در جاهایی وجود دارند که رفاه، تأمین اجتماعی و میزانی از عدالت اقتصادی حاکم شده و امکان و قابلیت شرکت در فرآیند سیاسی برای همه شهروندان

فراهم است؛ زیرا عقیده بر این است که گسترش دموکراسی از حوزه سیاست و حکومت به عرصه اجتماع و اقتصاد، موجب پایداری و ماندگاری آن می‌شود. بنابراین دموکراسی باید هر چه بیشتر در واحدهای جامعه مدنی گسترده و نهادینه شود تا عرصه حکومت را هم متأثر کرده، آن را دمکراتیک‌تر و پاسخگوتر سازد.

با توجه به این گرایشهای جدید، سؤال این است که دموکراسی چه نسبتی با عدالت اجتماعی دارد؟ و چگونه می‌توان با گسترش عدالت اجتماعی به تثبیت و تقویت مردم‌سالاری پرداخت؟ آیا شرایط اقتصادی و اجتماعی لازم برای مردم‌سالاری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پیش‌بینی شده و قانون اساسی جمهوری اسلامی امکانات حقوقی - قانونی لازم برای مردم‌سالاری دینی را دارد؟

با مرور اجمالی آثار و منابعی که در زمینه گرایش‌های جدید دموکراسی نوشته شده، می‌توان گفت که دموکراسی برای موفقیت حداکثری، حد معینی از رفاه اقتصادی، و الغای نابرابری‌های فاحش اقتصادی را ایجاد می‌کند. (۶) از این نظر، هر چه عدالت اجتماعی در جامعه بیشتر گسترش یابد، دموکراسی در آن عمیق‌تر، کیفی‌تر و در سطح بالاتر خواهد بود و این روند به تقویت و پایائی بیشتر دموکراسی خواهد انجامید.

قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز چنین مکانیسم‌ها و لوازمی را مدنظر قرار داده و پتانسیل‌ها و ظرفیت‌های پایه‌ای مردم‌سالاری را پیش‌بینی کرده است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت قانونگذار اساسی جمهوری اسلامی، آرمان مترقی‌تری را در قالب مردم‌سالاری دینی در نظر داشته و با تمسک به مفهوم اسلامی عدالت، و اقتصاد اسلامی در این راستا گام برداشته است؛ که با اجرایی و عملیاتی شدن کامل آن، مردم‌سالاری دینی به عنوان مدل جدیدتری از دموکراسی و برتر از لیبرال دموکراسی ظاهر خواهد شد.

در این مقاله با اشاره به تعریف دموکراسی و مردم‌سالاری، به شرایط و نیز گرایش‌های جدید در دموکراسی (دموکراسی اجتماعی) خواهیم پرداخت و با جستجوی مکانیسم‌های تحقق عدالت اجتماعی به عنوان زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی مردم‌سالاری در قانون اساسی جمهوری اسلامی، به جمع‌بندی یافته‌ها و نتایج این بررسی می‌پردازیم.

الف. دموکراسی (مردم‌سالاری)

چگونگی اداره زندگی سیاسی - اجتماعی، همواره دغدغه بشر بوده و انسان را ناگزیر از ایجاد تشکیلات و سازمان برای این امر نموده است. اما نحوه شکل‌گیری این سازمان و حق و سهم هر یک از افراد جامعه در آن، بحث جدی‌تری است که سرانجام به ایجاد دموکراسی منجر شده است. مبنای توجیهی این نحوه سازماندهی سیاسی، برابری سیاسی یا حقوق برابر همه شهروندان در حوزه سیاسی - اجتماعی است. (۷) به تعبیر دیگر، حاکمیت، متعلق به همه مردم است و همه کسانی که در اجتماع سیاسی عضویت دارند، به صورت برابر، حق مشارکت در اداره امور حکومت را دارند. (۸)

امروزه دموکراسی در اصطلاح سیاسی به معنای اداره حکومت به وسیله ملت یا حکومت تمام مردم (۹) و یا روشی در حکومت است که مبتنی بر اراده ملت باشد. (۱۰) به تعبیر کارل کوهن:

«دموکراسی حکومت جمعی‌ای است که در آن از بسیاری لحاظ، اعضای اجتماع، به طور مستقیم یا غیرمستقیم در گرفتن تصمیم‌هایی که به همه آنها مربوط می‌شود، شرکت دارند. یا می‌توانند شرکت داشته باشند.» (۱۱)

بدین لحاظ، دموکراسی به حکومت عامه تعریف شده است؛ یعنی حکومتی که در آن حاکمیت در دست مردم است و کارها در آن به وسیله نمایندگان که عموم مردم انتخاب می‌کنند، انجام می‌شود. (۱۲) فرهنگ علوم سیاسی، دموکراسی را به معنای حکومت مردم بر مردم تعریف کرده است. روسو نیز در «قرارداد اجتماعی»، دموکراسی را حکومت مردم نامیده است. همان‌طور که به نقل از دوتوکویل، دموکراسی را معادل استوارکردن مساوات و از میان برداشتن نابرابری‌ها دانسته و با استناد به عبارت معروف لینکلن، آن را «حکومت مردم، توسط مردم و برای مردم» تعریف می‌کند. (۱۳)

دموکراسی، هم به عنوان شیوه‌ای از زندگی^۱ و هم به مثابه شکلی از حکومت^۲ موضوعیت دارد. دموکراسی به منزله شکلی از سازماندهی زندگی سیاسی از یکصد سال پیش مورد توجه

1. A mode of life
2. A form of government

قرار گرفته (۱۴) و صرف نظر از بستر تاریخی و جغرافیائی آن، امروزه به عنوان روش حکومت در غالب کشورهای دنیا پذیرفته شده است. بنابراین روش دمکراتیک عبارت است از نظم نهادی شده برای اتخاذ تصمیم‌های سیاسی که با مشارکت مردم برای تصمیم‌گیری درباره امور خود و جامعه از طریق انتخاب افراد ذیصلاح به نمایندگی از خود، تحقق می‌یابد. (۱۵)

بنابراین ساده‌ترین معنای دموکراسی، همان حاکمیت مردم یا مردم‌سالاری است. (۱۶) به دلیل آنکه حکومت برای سامان‌دهی به امور مردم و جامعه به وجود می‌آید، لزوماً برای مردم و در خدمت مردم است و بر اساس خواست و رضایت مردم هویت می‌یابد. در تعبیرات فقهی شیعه هم اصل بر عدم ولایت هیچکس بر دیگری است و هیچکس نمی‌تواند دیگران را تحت سلطه و حاکمیت خود درآورد؛ مگر خدا و کسانی که مأذون از جانب او باشند. از سوی دیگر، خدا انسان را بر سرنوشت سیاسی - اجتماعی خویش حاکم ساخته و حاکمیت خود را از طریق بشر اعمال می‌کند. این موارد رد پای مردم‌سالاری در نظریه سیاسی شیعه است.

دموکراسی به معنای نوعی از حکومت که در آن مردم حکومت می‌کنند، چندان عاری از ابهام نبوده و تعبیری مجازی است؛ به این معنا که مردم عملاً نمی‌توانند بر خود حکومت کنند. به همین دلیل، برخی دموکراسی را حکومت خود - مدیری^۱ نامیده و بر خود حکومت کردن را به زیر حاکمیت دیگران نرفتن تأویل کرده‌اند؛ (۱۷) که نزدیک به همان اصل فقهی شیعه می‌باشد. یعنی فرد هنگامی بر خودش حاکم است که تحت رهبری و نظارت کس دیگری نباشد، برای هدفهای مورد نظر خودش تصمیم بگیرد و وسایل رسیدن به آنها را خودش تعیین کند.

ب. اقسام دموکراسی

در تقسیم‌بندی کلی و اصلی، دموکراسی مستقیم و غیرمستقیم، از هم قابل تفکیک است که مبتنی بر شیوه اعمال حق حاکمیت مردم می‌باشد. دموکراسی مستقیم یا مشارکتی به معنای نوعی نظام تصمیم‌گیری درباره مسائل عمومی است که در آن شهروندان مستقیماً

1 . Self-Government

دخیلند. (۱۸) دموکراسی مستقیم با مشارکت عامه در همه تصمیمات جامعه محقق می‌شود که اولین بار در یونان باستان مورد توجه قرار گرفت.

به علت کوچک بودن دولت - شهرهای یونان، امکان مشارکت مستقیم همه شهروندان در امور دولت - شهر وجود داشت؛ اما از قرن شانزدهم و دوره جدید در اروپا، نظام دموکراسی به شکل پارلمانی و نمایندگی ظهور یافت که در واقع دموکراسی غیرمستقیم و به معنای نوعی نظام حکومتی شامل مسئولان منتخب است که در چارچوب حکومت قانون، نمایندگی منافع و دیدگاههای شهروندان را بر عهده دارد. (۱۹) رواج دموکراسی غیرمستقیم، تحت تأثیر مستقیم گسترش اجتماعات و افزایش جمعیت بود. همچنین عدم علاقه بسیاری از مردم به امور سیاسی و فقدان فرصت کافی و حتی تخصص لازم برای اداره امور جامعه نیز به آن دامن می‌زند.

مبنای توجیهی دموکراسی غیرمستقیم آن است که ما خود می‌توانیم در فرآیند حکومت یا در گزینش دیگرانی که به جای ما حکومت خواهند کرد، مشارکت جوئیم. مردم با انتخاب عده‌ای از میان خود برای نمایندگی همگان، از نظارت غایبی بر سیاست اجتماع صرف نظر نمی‌کنند، بلکه به افراد منتخب اختیار می‌دهند که به شیوه‌ای خاص و برای دوره‌ای معین به جای موکلانشان تصمیم بگیرند. (۲۰)

برهمن اساس، امروزه شکل خاصی از دموکراسی حاکم است که دموکراسی پارلمانی، دموکراسی لیبرال یا دموکراسی مبتنی بر نمایندگی نامیده می‌شود. (۲۱) بدین لحاظ، آرمان مشارکت مستقیم همه مردم در حکومت، به مرور زمان، به نوعی حکومت نمایندگی یا حکومت به وسیله نمایندگان برگزیده مردم تحول یافته است. در عین حال با برگزاری رفراندوم و مراجعه به آرای عمومی در تصمیم‌گیری‌های مهم، امکان اعمال حاکمیت مستقیم مردم هم وجود دارد.

به لحاظ کیفیت و سطح دموکراسی نیز، دموکراسی حداقل، دموکراسی نرمال و دموکراسی سطح بالا قابل تشخیص است. (۲۲) دموکراسی حداقل، به معنای آن است که دیکتاتوری عریان نباشد. در واقع یک گام با دیکتاتوری فاصله دارد و نازلترین مرتبه دموکراسی است. در این نوع دموکراسی، اصل نمایندگی، نظام حزبی و رقابتی و انتخابات آزاد و نیز آزادی‌های سیاسی

وجود ندارد و به دسته‌های مخالف اجازه فعالیت داده نمی‌شود و دادگاهها هم از استقلال عمل برخوردار نیستند. این نوع را دموکراسی قیمومیت و میکرودموکراسی هم گفته‌اند. دموکراسی نرمال، مجموعه‌ای از سازمان‌ها و تشکیلات و به عبارت دیگر ماشین حکومت است که ساختارها و نهادهای دمکراتیک و نیز صورت و تشریفات دموکراسی را دارد و با استفاده از این ساختارها، مشارکت مردم را جامه عمل می‌پوشاند. در این دموکراسی بیشتر بر آزادی و مشارکت مردم تأکید می‌شود تا برابری و عدالت. یکی از ساختارهای این دموکراسی، نظام حزبی است و احزاب مختلف می‌توانند در انتخابات نماینده معرفی کنند. اصل نمایندگی و انتخابات هم مکانیسم‌های دیگری است که همراه با نظام حزبی رقابتی، به حکومت انتخابی منجر می‌شود. در سطح فردی نیز آزادی‌های سیاسی مانند آزادی قلم، بیان، عقیده، تجمعات و تشکل‌ها، برخورداری از امنیت شخصی و حق قضاوت بیطرفانه، محترم شمرده می‌شوند. این نوع را ماکرودموکراسی هم نامیده‌اند.

در دموکراسی سطح بالا، علاوه بر وجود سازمان‌ها و تشکیلات دمکراتیک، دموکراسی نوعی شیوه زندگی هم محسوب می‌شود و هدف یا خصوصیت اصلی آن ارتقای مساوات و عدالت اجتماعی است. مساوات می‌تواند برابری در موقعیت‌ها، برابری امکانات اولیه و یا برابری فرصت‌ها باشد که این خصوصیات مجموعاً دموکراسی اجتماعی هم خوانده می‌شود و ایده‌آل دموکراسی است.

بر همین اساس، دموکراسی سیاسی و اجتماعی از یکدیگر متمایز می‌شوند. دموکراسی سیاسی در واقع همان دموکراسی نرمال یا متوسط است که در آن ساختارها و نهادهای سخت‌افزاری دموکراسی برجسته هستند. در این گونه، جنبه رویه‌ای دموکراسی مبتنی بر دو شاخصه آزادی و مشارکت، جنبه غالب است و به حکومت مشروطه و قانونی می‌انجامد؛ اما دموکراسی اجتماعی به منزله نوعی تقدم برابری بر آزادی و یا حداقل پای‌بندی همزمان به آزادی، برابری و عدالت اجتماعی است که مسبوق به دموکراسی سیاسی و یک مرحله بالاتر از آن است. به تعبیری، دموکراسی اجتماعی، سیاست تساوی‌طلبانه‌ای است که متضمن اعتقاد قوی به دولت رفاه جدید و وظیفه دولت در توزیع مجدد می‌باشد. (۲۳) این نوع دموکراسی مستلزم گذار از کاپیتالیسم به اقتصاد تعاونی و اشکالی از ملی کردن تولید است. (۲۴)

دموکراسی مشورتی^۱ نیز مبحث متأخری است که بر نظریه عدالت جان راولز^۲ مبتنی بوده، به دموکراسی اجتماعی بسیار شبیه است و به لحاظ تأکید همزمان بر آزادی و عدالت، شباهت‌ها و همسویی‌هایی با اندیشه‌های سیاسی اسلامی دارد. این‌گونه، نقطه اتصال دموکراسی به اسلام و قرینه «شورا - دموکراسی» یا «شورا - کراسی» در اندیشه اسلامی است. (۲۵) در دهه ۱۹۷۰ نیز دیوید هلد مدل خودمختاری دمکراتیک یا سوسیالیسم لیبرال را به عنوان مدل آرمانی دموکراسی مطرح کرد که با دموکراسی اجتماعی و مشورتی همسو است. بنابراین، در طرح دموکراسی اجتماعی، فضل تقدم با دیوید هلد است و در این مقاله نیز مدل وی مبنای عمده بحث خواهد بود.

در حال حاضر، آنچه به عنوان وجه غالب دموکراسی مطرح است، همان دموکراسی مبتنی بر نمایندگی است و کمال آن در دموکراسی اجتماعی ظهور می‌کند. پس از جنگ جهانی دوم با اوج‌گیری اقتصاد کینزی و دولت رفاه، دموکراسی مبتنی بر نمایندگی تعدیل شد و پیشرفت‌ها و تحولاتی در جهت دموکراسی سطح بالا و دولت رفاه به وجود آمد. (۲۶) از این نظر، آرمان نهائی و تیپ ایده‌آل دموکراسی پارلمانی، دموکراسی اجتماعی یا مشورتی و یا خودمختاری دمکراتیک است که به میزان زیادی با عدالت اجتماعی پیوند دارد.

ج. دموکراسی و عدالت اجتماعی

چنانکه گفته شد، مبنای دموکراسی، برابری سیاسی است؛ اما این سطح از برابری، ممکن است تحت الشعاع نابرابری‌های اقتصادی قرار گیرد و افرادی به لحاظ ناتوانی مادی، عملاً توان اعمال حق سیاسی برابر خود را نداشته باشند و مشارکتشان تحت تأثیر یا حتی تحت سلطه عده‌ای دیگر واقع شود. بنابراین، عدالت اجتماعی ضمانت اجرای برابری سیاسی است که در برابری شرایط و عدالت توزیعی متجلی می‌شود.

1 . Deliberative Democracy

2 . John Rawls

۱. برابری شرایط

در بین متفکران و نظریه‌پردازان متأخر دموکراسی، برابر کردن شرایط افراد در جامعه مورد توجه قرار گرفته و استدلال می‌شود که در جامعه آزادی‌خواه باید همه افراد از سهم یکسانی از منابع اجتماعی برخوردار باشند تا برداشت ویژه هر فرد از هدف یا برنامه زندگی کشف شود و مجال تحقق یابد. (۲۷) بدین لحاظ، جامعه‌ای را دمکراتیک می‌دانند که تمایزات ناشی از مسلک و طبقات در آن وجود نداشته و تمامی افراد از لحاظ اجتماعی برابر باشند. (۲۸) برابری یا مساوات اجتماعی معنایش این است که تفاوت‌های موروثی از لحاظ شرایط اجتماعی وجود نداشته و همه اشتغالات، مناصب و افتخارات در دسترس همگان باشد.

برابری به معنای شرایط مساوی، مبنای دموکراسی است و برای ایجاد شرایط برابر، توزیع کنونی منابع مادی قلیل باید تغییر کند. این تغییر نوعی تناقض بین دموکراسی و توزیع منابع موجود را دامن می‌زند؛ اما دیوید هلد معتقد است که برابری سیاسی از عدالت توزیعی جدایی‌ناپذیر است. وی برای حل این پارادوکس، برابری مطلق و توزیع برابر همه منابع را نفی می‌کند و با ایجاد تمایز بین دارایی مولد و دارایی مصرفی، برابری شرایط را در زمینه دارایی مولد (نه مصرفی) ضروری می‌داند. (۲۹) یعنی مردم باید حداقل منابع لازم برای اعمال حقوق خود از جمله تأمین درآمد تضمین شده برای تمامی بزرگسالان بدون توجه به نوع اشتغال را داشته باشند. زیرا افراد بدون در اختیار داشتن حداقل منابع، کاملاً آسیب‌پذیر و وابسته به دیگران باقی خواهند ماند و قادر به انتخاب مستقل یا پیگیری فرصت‌های مختلف پیش روی خود نخواهند بود.

البته، داشتن حداقل منابع اقتصادی به معنای برخورداری از حق انباشت نامحدود منابع تولیدی نیست؛ اما به حداقل رساندن نابرابری در مالکیت و کنترل بر ابزار تولید، برای تحقق برنامه سیاسی باز و عاری از تبعیض ضروری است و بدون اعمال محدودیت‌های روشن بر مالکیت خصوصی، یکی از شرایط ضروری مردم‌سالاری تأمین نخواهد شد. به همین دلیل، دیوید هلد با انتقاد از مالکیت خصوصی و دولتی، اشکال تعاونی مالکیت، از جمله مالکیت دسته‌جمعی گروه‌های کار بر بنگاه‌های اقتصادی را با دموکراسی سازگارتر می‌داند. (۳۰)

از سوی دیگر، جستجوی برابری شرایط اقتصادی به آن معنا نیست که دولت همواره به یکسان با همه مردم برخورد کند؛ بلکه تأثیرگذاری دولت بر افراد ممکن است کاملاً نابرابر و در عین حال قابل توجه باشد. تأمین شرایطی که افراد قادر باشند به عنوان شهروند، نقش فعالی ایفاء کنند، مستلزم درپیش گرفتن استراتژی‌ها و خط‌مشی‌های مختلف در مقابل گروه‌های مختلف مردم است. مثلاً لازم است با کسانی که مقادیر هنگفتی دارایی تولیدی در اختیار دارند، به گونه‌ای نابرابر برخورد شود.

به همین دلیل، دیوید هلد پی‌گیری فرآیندی دو سویه را پیشنهاد می‌کند که هم شرایط ضعیف‌ترین‌ها از بین برود و هم دامنه قدرت و شرایط نیرومندترین‌ها محدود شود. این فرآیند باید در عرصه‌های متنوعی (از ثروت و جنسیت گرفته تا نژاد و قومیت) که نابرابری در آنها به هر نحوی می‌تواند ظرفیت تصمیم‌گیری دموکراتیک را محدود کند، اعمال شود. (۳۱)

البته ایجاد برابری شرایط اقتصادی و اجتماعی به این معنا نیست که همه مردم در نهایت کاری واحد انجام دهند و یکسان باشند و یا همه به طور ظالمانه به منزلتی یکسان تقلیل پیدا کنند؛ بلکه به معنای کاستن از امتیازات صاحبان امتیاز، به منظور استقرار جامعه کاملاً دموکراتیک است. در عین حال این کاهش متضمن حمله به تفاوت‌های شخصی، اجتماعی، فرهنگی و بعضاً اقتصادی نیست و حتی با آن ناسازگار می‌باشد. منطق و فلسفه وجودی آن، ارتقای فرصت‌های انتخاب و منافع حاصل از زیستن در جامعه‌ای است که گروه‌های وسیعی از شهروندان به طور دایم در موضع تابعیت بوده و دستخوش نیروهایی خارج از اراده خود نباشند. (۳۲)

بدین لحاظ، تحقق عملی برابری سیاسی منوط به آن است که به لحاظ اقتصادی و توانمندی مالی نیز حداقلی از برابری وجود داشته باشد تا افراد به طور برابر بتوانند از رأی و مشارکت سیاسی برای اعمال حق حاکمیت و تعیین سرنوشت خود استفاده کنند. کسانی که از تأمین حداقل‌های معیشتی و مادی خود ناتوان باشند، فرصت و امکان عملی لازم برای مشارکت در فرآیند سیاسی و اعمال حق برابر سیاسی خود را ندارند.

نماد بیرونی دموکراسی، رقابت و مشارکت است و برابری شرایط و فرصت‌ها لازمه رقابت و مشارکت سیاسی می‌باشد. به تعبیری، دموکراسی مسابقه‌ای برای کسب مناصب و پست‌های

کلیدی و اعمال حاکمیت عمومی است و همه شرکت‌کنندگان باید با شرایط تقریباً برابر در این رقابت شرکت نموده و از نقطه واحد مسابقه را آغاز کنند. (۳۳) به همین دلیل، امروزه حتی در جوامع لیبرال سرمایه‌داری نیز آموزش و پرورش رایگان، اعطای کمک‌های مالی به طبقات محروم و تأمین اجتماعی مورد قبول قرار گرفته تا حداقل شرایط برابر برای رقابت تحقق پیدا کند. اگر در جامعه‌ای بین افراد فاصله طبقاتی شدید وجود داشته باشد، پایه مردم‌سالاری می‌لنگد.

۲. عدالت توزیعی

نظریه‌پردازان دیگری از زاویه شرایط و لوازم عملی دموکراسی به این موضوع پرداخته و معتقدند که اجرای موفقیت آمیز دموکراسی پیش از هر چیز به اوضاع و احوال مادی خاصی نیاز دارد تا مشارکت همگانی را عملی سازد. (۳۴) بدین لحاظ، با اینکه جایگاه شرایط مادی و اقتصادی دموکراسی کمتر از شرایط دیگر مورد توجه و شناسایی قرار گرفته، اما این شرایط، بسیار مهم و اساسی می‌باشند.

کارل کوهن در مورد شرایط اقتصادی دموکراسی، سه مسأله اساسی را مطرح می‌کند که عبارتند از: وجود درجه‌ای از رفاه اقتصادی، دموکراسی اقتصادی به عنوان شرط هر گونه دموکراسی راستین و برابری اقتصادی. وی اولی را درست و دومی را نادرست می‌داند و سومی را به طور نسبی می‌پذیرد. (۳۵)

دموکراسی نظامی مشارکتی است؛ بنابراین به توانائی شهروندان برای ایفای نقش فعال بستگی دارد و بر بنیه اقتصادی افراد متکی است. به همین دلیل، حداقل رفاه مادی لازمه دموکراسی است و می‌توان گفت دموکراسی ایجاب می‌کند که شهروندان جامعه از حد قابل قبولی از رفاه اقتصادی برخوردار باشند. (۳۶) این رفاه اقتصادی، هم در سطح فردی و هم در سطح اجتماعی موضوعیت دارد و هر چه نسبت بیشتری از مردم در فقر باشند، احتمال موفقیت دموکراسی کمتر است.

کوهن با نفی دموکراسی اقتصادی و مالکیت عمومی وسایل تولید، (۳۷) به توضیح برابری اقتصادی به عنوان شرط دموکراسی می‌پردازد. وی از یک سو برابری مطلق اقتصادی را به هیچ

وجه شرط لازم و کافی دموکراسی نمی‌داند و از سوی دیگر معتقد است که نابرابری‌های فاحش اقتصادی، اوضاع را برای دموکراسی نامساعد می‌کنند. زیرا ثروت هنگفت عده‌ای قلیل، یا فقر نسبی عده‌ای کثیر، موجب می‌شود که مشارکت عده‌ای تحت تأثیر یا حتی سلطه مشارکت عده‌ای دیگر واقع شود. بنابراین، با اینکه برابری اقتصادی مطلق، شرط دموکراسی نیست، ولی دموکراسی برای حداکثر موفقیت خود، الغای نابرابری‌های فاحش اقتصادی را ایجاد می‌کند. (۳۸)

بر این اساس میزانی از رفاه اقتصادی و نیز الغای نابرابری‌های فاحش اقتصادی لازمه قطعی دموکراسی است و باید در جامعه تحقق یابد. در عین حال برابری کامل اقتصادی فقط به لحاظ اخلاقی و آرمانی قابل دفاع است و هیچگاه برابری مطلق اقتصادی همانند مارکسیسم مورد نظر نیست. همچنانکه با عدالت به مفهوم اسلامی کلمه نیز تطابق تمام ندارد و میزانی از برابری در حوزه اقتصادی و یا الغای نابرابری‌های فاحش اقتصادی را مورد توجه قرار می‌دهد که در قالب رفاه و تأمین اجتماعی می‌گنجد و اجمالاً می‌توان آنها را زمینه‌ساز و تقویت‌کننده مردم‌سالاری دانست.

نقطه پیوند دموکراسی و اقتصاد همین الغای نابرابری است که آن را با عدالت توزیعی مرتبط می‌کند. اندیشه عدالت توزیعی بر نظریه‌ای اجتماعی در باب عدالت از سوی جان راولز مبتنی است. (۳۹) وی معتقد بود که جامعه عادلانه باید شهروندان خود را به توافقی (حداقل فرضی) در مورد توزیع عادلانه همه کالاها و محصولات که جامعه برای مصرف عرضه می‌کند، جلب کند. یعنی عدالت اجتماعی مستلزم اصل طرح‌ریزی شده عدالت توزیعی است. (۴۰)

از این نظر، عدالت توزیعی به معنای «به هر کس هر چه حق اوست»، می‌باشد و این استحقاق، بر پایه نیاز یا شایستگی و یا نوع شخصیت است. (۴۱) مبنای عدالت توزیعی این اصل است که با برابرها باید به طور برابر رفتار کرد و دموکراسی در اجتماعاتی قابل توجیه است که برخی از این برابری‌ها در آنها تحقق یافته باشد. (۴۲)

بر این اساس در جامعه دمکراتیک باید منابع اولیه به گونه‌ای توزیع شده و در دسترس همگان قرار گیرد که حداقلی از برابری اقتصادی را در بین مردم ایجاد کند و همگان به طور یکسان به حداقل‌هایی از زندگی، معیشت، مسکن و درآمد دسترسی داشته باشند تا امکان

حضور در فرآیند سیاسی را پیدا کنند. نابرابری‌های فاحش اقتصادی، قدرت فوق‌العاده‌ای به عده‌ای می‌دهد و موجب سوءاستفاده از ابزار مشارکت می‌شود. بنابراین وجود قدرت اقتصادی متراکم، خطری بالقوه و تهدیدکننده دموکراسی است که باید تنظیم و تحدید شود و حتی از طریق قوه مقننه مورد حمله قرار گیرد. به همین دلیل در حکومت‌های مردمی، ثروت‌های زیاد، معمولاً فدای طرح‌های مالیاتی می‌شوند که هدف عمده آنها، توزیع مجدد است. (۴۳)

د. دموکراسی اجتماعی؛ آرمانی مترقی

نقد عمده‌ای که از سوی نظریه‌پردازان متأخر غربی نسبت به لیبرال دموکراسی وارد شده، از همین زاویه است و در چارچوب همین نقادی‌ها گرایش به دموکراسی اجتماعی و انواع تعدیل شده دموکراسی مورد توجه قرار می‌گیرد. دیوید هلد، اصل خودمختاری را نقطه اشتراک بسیاری از دیدگاه‌ها و مدل‌های دمکراتیک و مقدم بر هر هدفی مثل مشارکت و آزادی قلمداد می‌کند. (۴۴) به نظر او مدافعان لیبرال دموکراسی، در نتیجه تأکید بر حکومت از برخی مسائل کلیدی غفلت کرده‌اند. وی این مسائل را به دو دسته تقسیم می‌کند: (۴۵)

اول آنکه ساختار جامعه مدنی مانند مالکیت خصوصی بر دارایی مولد و نابرابری‌های جنسی و نژادی، شرایط لازم برای برخورداری از آرای مساوی و مشارکت مؤثر را فراهم نمی‌کند.

دوم آنکه ساختار دولت از جمله دستگاه‌های عریض و طویل و غالباً غیر مسئول بوروکراتیک، وابستگی نهادی به فرایندهای انباشت سرمایه و نیروی سازمانی کافی برای تنظیم مرکزیت قدرت مدنی را پدید نمی‌آورند.

به نظر دیوید هلد، شرایط مشارکت دمکراتیک، شکل کنترل دمکراتیک و عرصه تصمیم‌گیری دمکراتیک از جمله مسائلی می‌باشند که در سنت لیبرال دموکراسی به قدر کافی بررسی نشده و تحقق عملی دموکراسی منوط به ایجاد شرایط و رفع موانع آنها است:

«قدرت تصمیم‌گیری باید برکنار از نابرابری‌ها و قیودی باشد که تملک سرمایه

خصوصی تحمیل می‌کند.» (۴۶)

در همین راستا، وی پیشنهاد اصلاح ساختار جامعه مدنی و نیز دولت را می‌دهد تا خودمختاری به عنوان جوهر دموکراسی تحقق یابد.

بر این اساس، شرایط مادی و به خصوص اقتصادی از جمله لوازم عملی دموکراسی است و امروزه به لحاظ کیفی، دموکراسی‌های سطح بالا که با عدالت اجتماعی نسبتی دارند، بهترین مدل دموکراسی به شمار می‌روند؛ زیرا در آنها دموکراسی از حد ساختارها و نهادهای دمکراتیک (ماشین دموکراسی) فراتر رفته و به حوزه‌های جامعه مدنی و نهادهای اجتماعی نفوذ می‌کند. این مدل‌ها را دموکراسی اجتماعی (در مقابل دموکراسی سیاسی) و یا دموکراسی مشورتی نامیده‌اند که بلندپروازانه‌تر از دموکراسی‌های مرسوم دنیاست. در این صورت دموکراسی از لیبرالیسم فاصله می‌گیرد و به سوسیالیسم متمایل می‌شود. به تعبیری دموکراسی اجتماعی چیزی بیش از دموکراسی اما کمتر از سوسیالیسم است و بر اساس آن، مجموعه‌ای از سازوکارهای نمایندگی منتخب، جامعه را به اندازه کافی واجد شرایط دموکراسی واقعی نمی‌کند. دموکراسی واقعی منوط به شکل‌گیری شبکه بسیار تساوی‌طلبانه‌تری از روابط اجتماعی است. به همین دلیل، به معنای دموکراسی بیشتر و یا سوسیالیسم کمتر (۴۷) و در تعبیر دیوید هلد، خودمختاری دمکراتیک یا سوسیالیسم لیبرال تلقی شده است.

گرایش دموکراسی اجتماعی به سوسیالیسم از اینجا نمایان می‌شود که در سوسیالیسم نیز حقوق دمکراتیک از سطح دولت به حوزه‌های اقتصادی و سایر نهادهای اصلی جامعه تسری می‌یابد و بر این نکته تأکید می‌شود که برای آنکه افراد حق تعیین سرنوشت خود را به دست آورند، لازم است حقوق دمکراتیک از حوزه سیاست به حوزه اقتصاد تسری یابد تا دموکراسی صرفاً به رأی‌گیری ادواری محدود نشود. (۴۸) ساختار دنیای صنفی جدید ایجاب می‌کند که حقوق سیاسی شهروندان با مجموعه حقوق مشابهی در عرصه مناسبات کاری و اجتماعی تکمیل شود.

مدل خودمختاری دمکراتیک یا سوسیالیسم لیبرال دیوید هلد نیز در همین راستاست که در دهه ۱۹۷۰ مطرح شده و مبنای بحث‌های امروزی دموکراسی اجتماعی است. وی برای تحقق اصل خودمختاری، نوعی نظام تصمیم‌گیری دسته‌جمعی را پیشنهاد می‌کند که در آن مداخله گسترده شهروندان در امور عمومی امکان‌پذیر باشد. (۴۹)

وی اعتراف می‌کند که شرایط برخورداری از منزلت سیاسی برابر و فرصت مؤثر برای مشارکت روشن نیست و هیچ‌یک از مدل‌های دموکراسی از این نظر قابل دفاع نیستند. (۵۰) به همین دلیل، دموکراسی را پدیده‌ای دوسویه می‌داند که از یک سو به تغییر شکل قدرت دولت و از سوی دیگر به تجدید ساختار جامعه مدنی معطوف است (۵۱) و خودمختاری فقط در پرتو این فرآیند دمکراتیزه کردن دوجانبه قابل حصول می‌باشد.

پیش‌نیاز فرآیند دمکراتیزه کردن دوجانبه، پذیرش این اصل است که قدرت تصمیم‌گیری باید عاری از نابرابری‌ها و قیودی باشد که تملک سرمایه خصوصی تحمیل می‌کند؛ یعنی باید صور و محدودیت‌های عمل دولت و جامعه مدنی به گونه‌ای بازاندیشی شود که هم دولت پاسخگوتر شود و هم فعالیت‌های غیردولتی را به نحوی دمکراتیک سامان دهد. (۵۲) از این نظر، دموکراسی باید از حوزه حکومت به حوزه اجتماع و جامعه مدنی تسری یافته و در آن گسترده شود و مالکیت خصوصی نمی‌تواند و نباید مانع آن باشد.

به همین دلیل دیوید هلد معتقد است قوانین اساسی کشورها باید جامعه مدنی را بازبینی و اصلاح کنند؛ (۵۳) زیرا مجموعه‌های قدرتمندی از مناسبات و سازمان‌های اجتماعی که بتوانند با بهره‌گیری از زمینه عملکردشان، نتایج دمکراتیک را تحریف کنند، با دموکراسی ناسازگار است. کاستن از نفوذ و قدرت محدودکننده اصناف، محدود کردن فعالیت گروه‌های ذی‌نفوذ (مانند نمایندگان صنایع، اتحادیه‌های کارگری شاغل در بخش‌های کلیدی صنعت) برای تعقیب بی‌حساب و کتاب منافع خویش و از بین بردن امتیازات قانونی که برخی از گروه‌های اجتماعی نژادی یا قومی به زیان دیگران از آن برخوردارند، برخی از مسائلی می‌باشند که در این راستا باید مورد توجه قرار گیرند. (۵۴)

از این نظر، همان قدر که بدون جامعه مدنی امن و مستقل، تحقق خودمختاری دمکراتیک امکان‌پذیر نیست، بدون وجود دولت دمکراتیک متعهد به انجام اقدامات جدی در زمینه توزیع مجدد نیز دمکراتیزه کردن جامعه مدنی ممکن نیست. (۵۵) دموکراسی اجتماعی، زندگی دمکراتیک را بیش از رأی دادن ادواری دانسته، فضای فعالیت مردم را صرفاً به قلمرو خصوصی جامعه مدنی محدود نمی‌کند. اعمال افراد در حوزه عمومی بستگی به منابع در

دسترس آنها دارد و دموکراسی اجتماعی می‌خواهد با ایجاد فرصت‌های برابر برای مردم (به منظور بروز استعدادهای خود در مقام شهروندی) این زندگی را تحقق بخشد. (۵۶)

بر همین اساس دیویدهلد، مدل آرمانی و مطلوب خود را خودمختاری دموکراتیک یا سوسیالیسم لیبرال می‌نامد که اصل بنیادی و توجیه‌کننده آن، برابری است. بدین منظور، نظام حقوقی و قانون اساسی کشورها علاوه بر تصریح حقوق برابر برای رأی دادن، باید حقوق برابر در بهره‌برداری از شرایط مشارکت مؤثر را هم شامل شود. حقوق اجتماعی مثل مراقبت از کودکان، بهداشت و آموزش، و نیز حقوق اقتصادی باید در نظام حقوقی مورد حمایت قرار گیرند؛ زیرا بدون حقوق اجتماعی و اقتصادی، نمی‌توان از حقوق سیاسی بهره گرفت و بدون حقوق سیاسی هم، اشکال تازه‌ای از نابرابری قدرت و ثروت پدید می‌آید که اعمال آزادیهای اجتماعی و اقتصادی را مختل می‌کند. (۵۷) حق برابر در برخورداری از منابع مادی از طریق توزیع عادلانه ثروت و درآمد نیز بخشی از حقوقی است که دیویدهلد تصریح آن را در قانون اساسی به عنوان سند رسمی و میثاق ملی لازم می‌داند و جزو تعهدات دولت در قبال شهروندان می‌شمارد. (۵۸)

بر این اساس در ادامه بحث، به لوازم عملی دموکراسی اجتماعی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازیم؛ زیرا ادعای مقاله آن است که قانون اساسی جمهوری اسلامی، ظرفیت‌ها و امکانات لازم برای دموکراسی اجتماعی را تا حدود زیادی پیش‌بینی کرده و می‌تواند آرمانی فراتر از دموکراسی مبتنی بر نمایندگی را تحقق بخشد. ضمناً نشان خواهد داد که قانونگذار اساسی جمهوری اسلامی به مردم‌سالاری و شرایط و لوازم عملی آن اهتمام ویژه داشته و باید با استخراج و عملیاتی کردن این شرایط، مردم‌سالاری دینی را بر اساس قانون اساسی در گستره جامعه و حکومت تحقق بخشید.

هـ. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

قانون اساسی جمهوری اسلامی، مردم‌سالاری مبتنی بر نمایندگی را پذیرفته و ابزارها و مکانیسم‌های مختلف آن مانند احزاب، مطبوعات، انتخابات، اختلاف عقیده، تضمین حقوق و آزادی‌ها، نهادهای واسط و مشارکت سیاسی را به رسمیت شناخته است. (۵۹) امروزه بیش از

آنکه ابزارها و رویه‌های دمکراتیک در جمهوری اسلامی موضوع بحث و جدل باشد، نحوه عملیاتی کردن مردم‌سالاری و تعمیق و گسترش آن به حوزه‌های اجتماعی و مدنی، مورد چالش است که در چارچوب دموکراسی اجتماعی می‌گنجد و به نظر می‌رسد که قانون اساسی جمهوری اسلامی قابلیت لازم برای آن را پیش‌بینی کرده است.

بر این اساس، عدالت اجتماعی و نوعی اقتصاد ترکیبی در قانون اساسی پیش‌بینی شده که از طریق تأکید بر خوداتکایی، صرفه‌جویی، اصلاحات اجتماعی، توزیع مجدد سرمایه، گسترش بخش دولتی و تعاونی و تحولات ساختاری در بخش‌های خرد و کلان اقتصاد باید تحقق می‌یافت و در این راستا اقدامات زیادی بعد از انقلاب صورت گرفته است؛ گرچه در عمل به دلیل تحركات تجزیه‌طلبانه و ضدانقلابی، بی‌ثباتی سیاسی ناشی از جنگ تحمیلی، فشارها و مخالفت‌های استکباری، سیاست‌های افراطی جناحی، جهت‌گیریهای تمرکزگرایانه دولتی، ناتوانی و بی‌انگیزگی برخی مدیران و گارگزاران، میراث دیکتاتوری رژیم پهلوی، فقدان سنت دمکراتیک در میان جامعه و مردم و برخی موانع نهادی، این هدف به صورت انتزاعی باقی مانده است، (۶۰) اما با احیای آرمان‌های قانون اساسی و انقلاب اسلامی هنوز هم می‌توان و باید آن را تحقق بخشید.

۱. عدالت اجتماعی

در قانون اساسی جمهوری اسلامی، شرایط اقتصادی و مادی مردم‌سالاری مورد توجه قرار گرفته و نوع دیگری از مردم‌سالاری بر اساس دین اسلام طراحی شده که با دموکراسی اجتماعی، تطابق و همخوانی دارد و جمهوری اسلامی را فراتر از لیبرال‌دموکراسی قرار می‌دهد. در این راستا، هم تأمین حداقل رفاه و نیز حداقل‌های اساسی معیشتی برای همه و برآوردن نیازهای اساسی انسان در جریان رشد مورد توجه قرار گرفته و هم در جهت کاستن از شکاف‌ها و نابرابری‌های فاحش اقتصادی، مکانیسم‌های لازم پیش‌بینی شده است.

در حوزه اقتصاد، قانون اساسی جمهوری اسلامی با الهام از اصول اسلامی، در مقدمه (۶۱) اصل را بر رفع نیازهای انسان در جریان رشد و تکامل خویش گذاشته و با تکیه بر وسیله (نه هدف) بودن اقتصاد، زمینه‌سازی برای بروز خلاقیت‌های متفاوت انسانی را سرلوحه برنامه

اقتصاد اسلامی قلمداد کرده و به همین جهت، تأمین امکانات مادی مساوی و متناسب و ایجاد کار برای همه افراد و رفع نیازهای ضروری جهت استمرار حرکت تکاملی انسان را بر عهده حکومت اسلامی دانسته است. (۶۲)

اصل سوم قانون اساسی، پی‌ریزی اقتصاد صحیح و عادلانه برای ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف کردن هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه، مسکن، کار، بهداشت و تعمیم بیمه را از وظایف دولت دانسته و در آغاز اصل ۴۳ «تأمین استقلال اقتصادی جامعه و ریشه‌کن کردن فقر و محرومیت و برآوردن نیازهای انسان در جریان رشد، با حفظ آزادگی او» را به عنوان اهداف اقتصادی نظام جمهوری اسلامی مدنظر قرار داده و ضوابطی برای تأمین این نیازها مقرر کرده است.

اصل ۴۳ قانون اساسی ضمن تأکید بر تأمین نیازهای اساسی همچون مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش و امکانات لازم برای تشکیل خانواده برای همه، امور ممنوعه‌ای را مطرح کرده که در راستای تحقق عدالت اجتماعی و جلوگیری از دستیابی به ثروت‌های باد آورده و بدون رنج و تلاش است (۶۳) منع بهره‌کشی از کار دیگری، منع اضرار به غیر، ممنوعیت انحصار، احتکار، ربا و دیگر معاملات باطل و حرام، منع اسراف و تبذیر در همه شئون مربوط به اقتصاد، اعم از مصرف، سرمایه‌گذاری، تولید، توزیع و خدمات، منع تمرکز و تداول ثروت در دست افراد و گروههای خاص، نفی دولت به عنوان کارفرمای بزرگ مطلق و منع اجبار به کار معین یا محرومیت از انتخاب شغل، برخی از ضوابط حاکم بر اقتصاد جمهوری اسلامی در این زمینه است.

عدالت اجتماعی مستلزم اصلاحات و تحولات معینی در اولویتهای ملی است. بدین منظور و برای ایجاد حداقل برابری اقتصادی به عنوان پشتوانه اصلی حفظ آزادگی انسان، تمهیداتی در قانون اساسی جمهوری اسلامی اندیشیده شده که شرایط اقتصادی لازم برای مردم‌سالاری را تأمین می‌کند:

یک. تأمین اجتماعی؛ قانون اساسی جمهوری اسلامی بر تأمین اجتماعی صحنه گذاشته و دولت را موظف کرده که برای همه افراد کشور این خدمات را ارائه دهد. در اصل ۲۹، برخورداری از تأمین اجتماعی از نظر بازنشستگی، بیکاری، پیری، از کار افتادگی، بی‌سرپرستی،

در راه ماندگی، حوادث و سوانح، نیاز به خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبت‌های پزشکی، به عنوان حقی همگانی تلقی شده و دولت موظف شده است که خدمات و حمایت‌های مالی مذکور را از محل درآمدهای عمومی و درآمدهای حاصل از مشارکت مردم برای یکایک افراد کشور تأمین کند.

مفاد این اصل به همراه مقررات و اصول دیگر در زمینه رفاه و حقوق بیکاری، قانون کار مطلوب برای کارگران، فرصت‌های آموزشی زیاد، مقررات لازم برای حفظ بهداشت و سلامت جامعه، مراقبت از کودکان و حمایت از خانواده، برنامه‌های مربوط به حقوق بازنشستگی و مستمری‌های تضمین شده، تهیه مسکن برای همه و مانند آن، مکانیسم‌های مترقی در راستای دموکراسی اجتماعی به شمار می‌روند (۶۴) که تحقق کامل آنها می‌تواند سهم قابل توجهی در مقابله با فقر و محرومیت و حفظ کرامت انسانی داشته باشد و پایه مردم‌سالاری دینی را مستحکم کند.

دو. حقوق کار و اشتغال؛ که در تأمین عدالت اجتماعی نقش ویژه‌ای دارد و ارتقای آن از سیاست‌های بارز و شاخص دولت به شمار می‌رود. (۶۵) قانون اساسی جمهوری اسلامی در راستای تأمین سلامت اقتصادی جامعه، به دنبال آن است که شرایط و امکانات کار برای همه فراهم شود تا افراد قادر به کار بتوانند ابزار تولید را در اختیار گرفته و به کار واقعی اشتغال ورزند تا اشتغال کامل در جامعه تحقق پیدا کند؛ زیرا اجتماعی که افراد در آن نتوانند کار مناسب پیدا کنند و یا بیکاری پنهان در آن وجود داشته باشد، از سلامتی اقتصادی محروم است. (۶۶)

به همین دلیل، اصل ۲۸ با عنوان کردن حق انتخاب شغل برای همه افراد، دولت را مکلف کرده که برای همه افراد امکان اشتغال به کار و شرایط مساوی برای احراز مشاغل را ایجاد کند. در اصل ۴۳ نیز تأمین شرایط و امکانات کار برای همه به منظور رسیدن به اشتغال کامل و قرار دادن وسایل کار در اختیار همه کسانی که قادر به کارند ولی وسایل کار ندارند، جزو ضوابط و پایه‌های اساسی اقتصاد جمهوری اسلامی ذکر شده است که عملیاتی شدن آن، گام مهمی در راستای تأمین عدالت اجتماعی و تثبیت مردم‌سالاری دینی به حساب می‌آید.

سه. انفال؛ اصل ۴۵ قانون اساسی، انفال و ثروت‌های عمومی را در اختیار حکومت اسلامی قرار داده تا بر طبق مصالح عامه نسبت به آنها عمل نماید. در کنار سه نوع مالکیت خصوصی، دولتی و تعاونی، اموالی هستند که مالک خاصی ندارند و قابل استفاده انحصاری هم نیستند. اینها در مالکیت عمومی هستند و قانون اساسی آنها را در اختیار(نه مالکیت) دولت گذاشته تا در جهت مصالح و منافع عامه مردم آنها را مدیریت کند. (۶۷) به نظر می‌رسد به کار انداختن انفال و ثروت‌های عمومی از سوی دولت، در راستای رفع فقر و محرومیت، تحقق عدالت اجتماعی و جلوگیری از تمرکز و تداول ثروت در دست عده‌ای خاص پیش‌بینی شده است. ضمن اینکه بر اساس اصل ۴۸، دولت باید در راستای توزیع عادلانه منابع طبیعی کشور حرکت کند: (۶۸)

«در بهره‌برداری از منابع طبیعی و استفاده از درآمدهای ملی در سطح استانها و توزیع فعالیت‌های اقتصادی میان استانها و مناطق مختلف کشور، باید تبعیض در کار نباشد، به طوری که هر منطقه به فراخور نیازها و استعداد رشد خود، سرمایه و امکانات لازم را در دسترس داشته باشد.»

اینجا گسترش عرضی و جغرافیایی عدالت مورد توجه قرار گرفته است.

چهار. استرداد ثروت‌های نامشروع؛ قانون اساسی در کنار احترام به مالکیت مشروع خصوصی، بر بازپس‌گیری موارد نامشروع نیز تأکید دارد که مکانیسمی برای تأمین عدالت اقتصادی و اجتماعی است. بر اساس اصل ۴۹:

«دولت موظف است ثروت‌های ناشی از ربا، غصب، رشوه، اختلاس، سرقت، قمار، سوءاستفاده از موقوفات، سوءاستفاده از مقاطعه‌کاریها و معاملات دولتی، فروش زمینهای موات و مباحات اصلی، دایرکردن اماکن فساد و سایر موارد غیرمشروع را گرفته و به صاحب حق رد کند و در صورت معلوم نبودن او به بیت‌المال بدهد.»

این امر، زمان و مکان خاصی نمی‌شناسد و هر کس به طریقی غیرمشروع، اموالی در اختیار گرفته باشد، دولت باید با اثبات موضوع، آن را بازپس‌گیرد. (۶۹) در صورت اثبات نامشروع بودن ثروتی از طریق رسیدگی و تحقیق، آن ثروت با حکم قضایی از اختیار متصرف خارج و به صاحبش برمی‌گردد و در صورت مجهول‌المالک بودن، در اختیار ولی امر، و اگر از انفال یا

اموال عمومی باشد، در اختیار دولت قرار می‌گیرد که می‌تواند ذخیره ارزشمندی برای تأمین زندگی محرومان و مستضعفان باشد. (۷۰)

این ترتیبات حقوقی در جهت جلوگیری از شکاف طبقاتی و اقتصادی و شکل‌گیری ثروت‌های بادآورده بدون تلاش است که محل دموکراسی می‌باشند. ثروت‌ها و درآمدهایی که صاحبان آنها نقشی واقعی در رفاه جامعه ندارند، (مانند ثروت ستارگان ورزشی و هنری، اشخاص مشهور در زمینه‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی و نیز ثروت محترمان و ربا خواران) برخلاف عدالت اجتماعی و نفرت‌انگیز است. نظریه‌پردازان، این‌گونه درآمدها را ناشی از جنبه‌های خودسرانه نظام اجتماعی می‌دانند و معتقدند:

«هرگاه قدرت اجتماعی حاصل از ثروت و مالکیت در جامعه‌ای در نظر گرفته شود،

توزیع مجدد مبتنی بر دموکراسی اجتماعی، یعنی دخالت مستقیم دولت در شبکه

روابط اقتصادی به منظور پیشبرد مقاصد اخلاقی، مطرح می‌شود.» (۷۱)

بدین لحاظ، قانون اساسی جمهوری اسلامی مصمم است که هر نوع دستیابی غیرمعمول و بی‌زحمت به ثروت را منع کند تا امکان فاصله و سبقت‌گیری عده‌ای از طرق نامشروع و متقابلاً عقب‌ماندن عده‌ای دیگر فراهم نشود و شرایط برابر و ضوابط مسابقه حفظ شود. در کنار همه اینها دولت موظف به سیاست‌گذاری‌های ویژه برای رفع فقر و محرومیت در برنامه‌های توسعه است. ضمن اینکه بر اساس اصل ۴۳، برنامه اقتصادی کشور باید به نحوی باشد که هر فرد علاوه بر تلاش شغلی، فرصت و توان کافی برای خودسازی معنوی، سیاسی و اجتماعی، شرکت در اداره امور کشور، افزایش مهارت فنی و ابتکار را داشته باشد تا رشد و تعالی همه جانبه انسان تأمین شود.

۲. بخش تعاونی

قانونگذار اساسی جمهوری اسلامی در راستای گسترش مردم‌سالاری به حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی، در تنظیم بخشهای اقتصادی کشور، بخش تعاونی را کاملاً برجسته کرده و با ایجاد محدودیت‌هایی برای بخش خصوصی و دولتی و نیز مکلف کردن دولت به اعمال سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های عدالتخواهانه، به آرمان عدالت اجتماعی اهتمام ورزیده است. اگر

این اهتمام با مبحث شوراها (به طور اعم) و نهاد انجمن اولیاء و مربیان در آموزش و پرورش به صورت یکپارچه در نظر گرفته شود، می‌توان نگاه مترقی قانونگذار اساسی به تحقق دموکراسی اجتماعی را دریافت.

اصل ۴۴ قانون اساسی، در کنار بخش‌های دولتی و خصوصی اقتصاد، بخش تعاونی را پیش‌بینی کرده که یکی از اهداف آن، توزیع عادلانه ثروت و جلوگیری از انحصار و احتکار بوده است. (۷۲) قانون اساسی، انحصارطلبی را در ردیف استبداد و خودکامگی شناخته، محو آن را وظیفه دولت تلقی کرده (بند ۶ اصل ۳) و حتی آن را همچون احتکار، باطل و حرام دانسته است. (بند ۵ اصل ۴۳) شورای نگهبان نیز در دهه ۱۳۶۰ با این استدلال که انحصارطلبی از محدوده قوانین اسلام خارج است، مانع تصویب قوانین عادی مربوط به انحصار بازرگانی خارجی برای دولت شد. (۷۳)

همین اصل، بخش خصوصی را به عنوان مکمل فعالیت‌های اقتصادی دولتی و تعاونی قلمداد کرده است. بدین ترتیب، اولویت به بخش‌های تعاونی و دولتی داده شده و بخش خصوصی در محدوده دو بخش دیگر به رسمیت شناخته شده است. از این نظر، بخش خصوصی نه به عنوان بخشی مستقل، بلکه مکمل بخش‌های دیگر مطرح است. (۷۴) البته با مصوبات اخیر مجمع تشخیص مصلحت نظام در خصوص اصل ۴۴ و الزام دولت به خروج از فعالیت‌هایی که در صدر این اصل برای دولت احصاء نشده و حتی واگذاری برخی از فعالیت‌های اختصاصی دولت (که در صدر اصل ۴۴ آمده) به بخش‌های تعاونی و خصوصی، جایگاه این دو بخش ارتقاء می‌یابد و از حجم بخش دولتی کاسته می‌شود.

بنابراین شاید بتوان تکیه اصلی قانون اساسی را بر بخش تعاونی دانست که مخاطب آن طیف وسیعی از اقشار جامعه هستند که سرمایه کافی نداشته و قادر به رقابت با بخش خصوصی نیستند. پیش‌بینی بخش تعاونی از سوی قانونگذار اساسی، به منظور جلوگیری از تمرکز و تداول ثروت در دست افراد و گروه‌های خاص بوده تا اکثریت افراد جامعه قادر به ادامه زندگی عادلانه باشند؛ زیرا بخش تعاونی، هم راه را بر توسعه‌طلبی بخش خصوصی می‌بندد و هم از تبدیل دولت به کارفرمای مطلق جلوگیری می‌کند. (۷۵)

بنابراین، جهت‌گیری عدالتخواهانه، مبنای ایجاد بخش تعاونی در اقتصاد جمهوری اسلامی است. این اهداف عدالتخواهانه، با نظارت و مباشرت دولت تحقق می‌یابد و وزارت تعاون نیز در همین راستا تأسیس شده است. قانونگذار اساسی به این نکته توجه داشته که اگر قشر وسیعی از جامعه که بدون سرمایه‌اند، مورد حمایت قرار نگیرند، از توان کاری آنها استفاده مطلوب نمی‌شود و یا به نحو ظالمانه در خدمت صاحبان سرمایه قرار می‌گیرند.

به همین دلیل در اصل ۴۳ با اشاره به لزوم فراهم کردن شرایط و امکانات کار برای همه به منظور رسیدن به اشتغال کامل، تصریح شده که باید وسایل کار در شکل تعاونی، از راه وام بدون بهره یا هر راه مشروع دیگر تهیه شود تا با تشکیل تعاونی‌های تولید و توزیع در شهر و روستا، ضمن انجام تولید و توزیع درست در جامعه، بیکاری رفع شود. (۷۶) بدین لحاظ، تلقی بخش خصوصی به عنوان مکمل دو بخش دیگر و مشروط کردن آن به مالکیت مشروع و نیز دادن بخش‌های اساسی اقتصاد به دست دولت، در راستای اندیشه توزیع مجدد بوده تا دولت به عنوان مافوق قدرت‌های موجود در کشور، منافع عمومی را تحقق بخشد و از آنها در راستای گسترش و نهادینه کردن مردم‌سالاری در جامعه استفاده کند.

این موارد همراه با سایر مکانیسم‌های عدالت اجتماعی مثل بالابردن سطح آگاهی‌های عمومی در همه زمینه‌ها با استفاده صحیح از مطبوعات و رسانه‌های گروهی و وسایل دیگر، آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه در تمام سطوح و تسهیل و تعمیم آموزش عالی، رفع تبعیضات ناروا در تمام شئون انسانی (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) و ایجاد امکانات عادلانه برای همه افراد در تمام زمینه‌های مادی و معنوی و نیز تأمین حقوق همه‌جانبه افراد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه (اصل ۳) که در راستای تأمین زمینه‌های فکری و تحقق مردم‌سالاری است، نویدبخش تحقق مردم‌سالاری دینی است و بیش از هر چیز عزم و همت مدیران و کارگزاران و نخبگان جامعه را می‌طلبد.

نتیجه‌گیری

عدالت اجتماعی، شرط لازم و بستر تداوم مردم‌سالاری است و بدون آن مردم‌سالاری در جامعه دیری نخواهد پایید و مللی که در جستجوی مردم‌سالاری هستند، باید به پیش‌نیازهای

ضروری آن هم اهتمام بورزند تا به سطح بالاتر و مطمئن‌تری از مردم‌سالاری دست یابند. بدین لحاظ، تصریح شرایط اقتصادی و اجتماعی مردم‌سالاری در قانون اساسی و نظامنامه حقوقی جامعه، اولین گام مهم در این زمینه است که امکان تحقق دموکراسی اجتماعی را فراهم می‌کند. گام بعدی، عملیاتی‌کردن اصول قانون اساسی و استخراج ظرفیت‌ها و امکانات آن برای مردم‌سالاری و پیاده‌کردن آن است که وظیفه دولت و نخبگان جامعه می‌باشد. بنابراین در مقام استنتاج، برخی گزاره‌ها در خصوص قانون اساسی جمهوری اسلامی قابل احصاء است:

یک. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ظرفیت‌ها و امکانات لازم برای دموکراسی اجتماعی را فراهم کرده و این قابلیت را دارد که آرمانی فراتر از دموکراسی مبتنی بر نمایندگی را تحقق بخشد؛ زیرا علاوه بر اینکه ساختارها و نهادهای لازم مردم‌سالاری را تا حد قابل قبولی پیش‌بینی کرده و از لحاظ ماشین سخت‌افزاری مردم‌سالاری کمبودی ندارد، مکانیسم‌های لازم را برای عدالت اجتماعی نیز پیش‌بینی کرده است. اصول اقتصادی قانون اساسی (فصل چهارم؛ از اصل ۴۳ تا اصل ۵۵) تماماً در راستای تحقق عدالت اجتماعی است؛ که در صورت عملیاتی و اجرایی شدن کامل آنها می‌توان گام‌های جدی‌تری در راستای تحقق عدالت اجتماعی و زمینه‌سازی برای دموکراسی اجتماعی برداشت.

گسترش پوشش بیمه به همگان و نظام تأمین اجتماعی (به ویژه با توجه به ایجاد وزارت رفاه و تأمین اجتماعی)، اجرای کامل حقوق کار، اشتغال و بیکاری، اعمال کامل حداقل حقوق و دستمزدها و معافیت‌های مالیاتی، تقویت نهادهایی مانند بهزیستی و کمیته امداد امام خمینی، تقویت نهاد خانواده و تأمین زنان بی‌سرپرست، استفاده از انفال و ثروتهای عمومی در راستای کاهش فاصله طبقاتی و اصلاح ساختار اقتصادی به منظور جلوگیری از رانت‌ها، سوءاستفاده‌ها و ثروت‌های بادآورده در این زمینه بسیار مؤثر است.

آسیب‌شناسی و تقویت تجربه تعاونی‌های مختلف تولید، توزیع و مصرف و نیز تعاونی‌های صنفی از زاویه نقش آنها در تعمیق مردم‌سالاری و همچنین استفاده از تجربه آنها در عرصه‌های دیگر مفید است که به پشتوانه تحقیقات کاربردی باید جامعه عمل پوشد.

دو. اینک پس از ۲۶ سال تجربه رویه دموکراتیک، جامعه اسلامی ایران در شرایطی قرار گرفته که می‌تواند (و باید) با عملیاتی‌کردن معیارهای کیفی مردم‌سالاری مانند گسترش عدالت

اجتماعی و نیز سپردن هر چه بیشتر امور مردم به خودشان از طریق تثبیت و تعمیق تجربه شوراها، مردم‌سالاری را در واحدهای اجتماعی و مدنی نهادینه و از سطح دموکراسی رویه‌ای به دموکراسی اجتماعی ارتقاء پیدا کند.

در جمهوری اسلامی ایران از لحاظ قانون و نظام حقوقی، برای گسترش مردم‌سالاری مشکلی وجود ندارد و اگر ایراد و نواقصی هست، در حوزه اجرا و عملکرد است که به ضعف پتانسیل نیروی انسانی و مدیریتی کشور و یا عدم اراده و اعتقاد جدی برخی مدیران به مردم‌سالاری برمی‌گردد. ضمن اینکه ساختارها و نهادهای سیاسی - اجتماعی هم بعضاً ایراداتی دارد و باید مورد بازنگری قرار گیرد. به دلیل میراث دیکتاتوری رژیم شاهنشاهی، در بین مردم نیز روحیه و فرهنگ مشارکتی به صورت مطلوب وجود ندارد که باید با فرهنگ‌سازی مناسب، اصلاح شود.

آنچه به بحث مقاله حاضر مربوط می‌شود، کم‌توجهی به پردازش دوم و سوم اصول قانون اساسی به منظور دستیابی به گفتمان‌ها و نظریات جدی و قابل اجرا است که بی‌ارتباط با ضعف پتانسیل انسانی و پژوهشی کشور نیست و موجب شده تا اصول قانون اساسی بعضاً به صورت سربسته و مکتوم باقی بماند و انعطاف‌ها و کشش‌های زیاد آن مورد توجه قرار نگیرد. از این نظر، شرح و تفسیر قانون اساسی از سوی محققان در راستای سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی کشور کمتر مورد توجه قرار گرفته که باید با انجام تحقیقات کاربردی در حوزه قانون اساسی این خلأ را جبران کرد.

سه. نسبت و جایگاه مهم عدالت اجتماعی در دموکراسی نشان می‌دهد که اگر به دنبال تحقق آزادی به عنوان یکی از آرمانهای انقلاب اسلامی و دستیابی به توسعه سیاسی و گسترش مردم‌سالاری هستیم، نمی‌توانیم صرفاً در حوزه سیاسی عمل کنیم و از حوزه اقتصادی غافل شویم. بدین لحاظ، هیچ دولتی در جمهوری اسلامی نمی‌تواند مدعی آزادی و مردم‌سالاری باشد و تعهدی در زمینه تحقق عدالت اجتماعی نسپارد؛ زیرا توسعه سیاسی مستلزم تحقق رفاه اجتماعی و میزانی از برابری اقتصادی است.

در آینده نیز این نکته باید مدنظر باشد که دولت در گفتمان خود در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی کلان، باید آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی را همزمان پی‌گیری کند. این دو، از

آرمان‌ها و شعارهای اصلی انقلاب اسلامی‌اند و حال که نظریه‌پردازان غربی پس از قرن‌ها نوسان بین آزادی و عدالت، در آخرین منزل به همنشینی این دو رسیده و تداوم حیات دموکراسی را به وجود عدالت اجتماعی در جامعه منوط می‌دانند، ما به عنوان نظام دینی و با ادعای دینی، نمی‌توانیم در مردم‌سالاری خود از عدالت چشم‌پوشی کنیم.

نظام اسلامی نه مثل سوسیالیسم است که با نفی آزادی، به برابری مطلق تعهد داشته باشد، و نه مثل لیبرال‌سرمایه‌داری است که با نفی عدالت، صرفاً به آزادی بیان‌دیشد. البته بین عدالتخواهی و گسترش آن، با تمرکز دولتی و دولتی‌شدن همه امور و اعمال سیاست‌های دهه ۱۳۶۰، تفاوت وجود دارد. اینک پس از دو تجربه متفاوت تمرکز دولتی دهه ۱۳۶۰ و تعدیل اقتصادی دهه ۱۳۷۰، باید به نقطه تمایز نظام اسلامی از سیستم‌های سوسیالیستی و سرمایه‌داری برسیم که در راستای تقویت مردم‌سالاری ضرورتی دوچندان می‌یابد. در انتخابات آینده ریاست جمهوری هم این موضوع مهم است و ترکیب و تلفیق گفت‌وگوهای آزادی و عدالت باید راهنمای دولت آینده باشد.

چهار. به لحاظ اتکای امور کشور به آرای عمومی (اصل ۶)، شوراهای محلی در سراسر کشور ایجاد شده که از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشورند. (اصل ۷) نهادینه شدن شوراهای برای اداره امور مربوط به مردم در راستای دموکراسی اجتماعی است که می‌خواهد مدیریت و اداره نهادهایی را که مردم از آنها منتفع می‌شوند، به دست مردم بسپارد. با فعال‌شدن شوراهای حتی می‌توان بخشی از امور آموزشی و بهداشتی را هم به این نهادهای مردمی واگذار کرد و صرفاً مدیریت و سیاست‌گذاری‌های کلان را برای دولت واگذاشت. در این صورت، انگیزه انتفاع شخصی افراد تحت پوشش، باعث نظارت و کنترل بیشتر بر آنها و متقابلاً پاسخگویی بیشتر این نهادها خواهد شد.

بر این اساس کنترل شهرداری‌ها به وسیله شوراهای محلی، گام مهمی در راستای واگذاری امور روزمره مردم به خود آنهاست که با تسری آن به نهادهای آموزشی و بهداشتی می‌توان به مشارکت هر چه بیشتر مردم در امور مربوط به خود صورت واقعی‌تری بخشید و از بار مسئولیت دولت کم کرد. آموزش و پرورش و بهداشت و درمان مهم‌ترین بخش‌هایی‌اند که ارتباط گسترده و روزمره فراوانی با مردم دارند و می‌توانند در راستای تقویت مردم‌سالاری

مورد توجه قرار گیرند. زمینه‌های لازم برای اداره این دو نهاد عمومی توسط مردم، در قانون اساسی وجود دارد.

بدین لحاظ، می‌توان با آسیب‌شناسی، ترمیم و تعمیق تجربه انجمن‌های اولیاء و مربیان در آموزش و پرورش و تعمیم آن به حوزه بهداشت و درمان، زمینه واگذاری بخش بهداشت را نیز به مردم فراهم کرد. در آن صورت، اقدامات و فعالیت‌های حاکمیتی، تأمین کادر آموزشی و بهداشتی، تأمین بودجه و امکانات زیرساختی، سیاست‌گذاری‌ها و نظارت کلان با دولت خواهد بود تا بخشی از نارضایتی‌های مردم با لمس نزدیک مسائل، رفع و مسئولیت دولت کمتر شود تا به کارهای اساسی‌تر بپردازد. بدین ترتیب می‌توان مردم‌سالاری را به حوزه‌های مدنی و اجتماعی گسترش داد.

یادداشت‌ها

۱. کارل، کوهن، *دموکراسی*، فریبرز مجیدی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۳، ص ۳۶۶.
۲. همانجا، ص ۳۷۵.
۳. مک‌لین، ایان، *فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد*، حمید احمدی، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۱، صص ۱-۲۲۰ و نیز علی بابایی، غلامرضا، *فرهنگ علوم سیاسی، کتاب اول، واژه‌های سیاسی*، تهران، شرکت نشر و پخش ویس، چاپ دوم، ۱۳۶۹، ص ۲۹۶.
۴. *دموکراسی*، پیشین، ص ۱۷۷.
۵. میراحمدی، منصور، *اسلام و دموکراسی مشورتی*، پایان نامه دکتری علوم سیاسی، دانشگاه تهران دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۸۳، صص ۹۱-۲۵۰.
۶. *دموکراسی*، پیشین، ص ۱۷۷.
۷. *فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد*، پیشین، ص ۲۲۰ و *فرهنگ علوم سیاسی*، پیشین، ص ۲۹۶.
۸. *دموکراسی*، پیشین، ص ۳۶۴.
۹. *فرهنگ علوم سیاسی*، پیشین، ج ۱، ص ۲۹۵.
۱۰. شایان‌مهر، علیرضا، *دایره المعارف تطبیقی علوم اجتماعی*، تهران انتشارات کیهان، ۱۳۷۹، کتاب اول، ص ۲۶۳.
۱۱. *دموکراسی*، پیشین، ص ۲۷.
۱۲. دهخدا، علی‌اکبر، *لغت نامه*، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران، دانشگاه تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، چاپ دوم، ۱۳۷۷، ج ۷، ص ۱۱۱۱۰.
۱۳. جاسمی، محمدو بهرام جاسمی، *فرهنگ علوم سیاسی*، ۲ جلد، تهران، انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۵۸، ج ۲، ص ۳۵.
۱۴. هلد، دیوید، *مدلهای دموکراسی*، عباس مخبر، تهران، انتشارات روشنگر، ۱۳۶۹، ص ۱۴.
۱۵. *فرهنگ علوم سیاسی*، پیشین، جلد ۲، ص ۳۷.
۱۶. لیپست، سیمورمارتین، *دایره المعارف دموکراسی*، کامران فانی و نورالله مرادی، تهران، کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۷۰۰.
۱۷. *دموکراسی*، پیشین، ص ۲۴.
۱۸. *مدلهای دموکراسی*، پیشین، صص ۸-۱۷. دیوید هلد چهارگونه دموکراسی مستقیم را به شرح زیر به تفصیل مورد بررسی قرار داده است؛ دموکراسی کلاسیک در آتن باستان، دو مدل لیبرال دموکراسی شامل دموکراسی

- حمایتی و دموکراسی تکاملی، و دریافت مارکسیستی از دموکراسی مستقیم. مراجعه شود به: همانجا، صص ۲۱۷-۲۵ فصل‌های یکم تا چهارم.
۱۹. همانجا، ص ۱۸.
۲۰. *دموکراسی*، پیشین، ص ۱۲۱.
۲۱. دیوید هلد چهار گونه مختلف از آن را تحت عنوان دموکراسی رقابتی نخبه‌گرا، دموکراسی کثرت‌گرا، دموکراسی قانونی و دموکراسی مشارکتی به طور مشروح بحث کرده است. نک: *مدلهای دموکراسی*، پیشین، صص ۴۰۱-۲۱۹ فصل‌های پنجم تا هشتم.
۲۲. اکبر، علی، *سیری در اندیشه‌های سیاسی معاصر*، تهران، مؤسسه فرهنگی الست، ۱۳۷۰، صص ۵۰-۴۱.
۲۳. برای بحث مفصل پیرامون دموکراسی اجتماعی مراجعه شود به: *دایره‌المعارف دموکراسی*، پیشین، ج ۲، صص ۹-۶۷۶.
۲۴. *فرهنگ علوم سیاسی*، ج ۲، پیشین، ص ۳۵.
۲۵. *اسلام و دموکراسی مشورتی*، پیشین، صص ۸-۴۵۱.
۲۶. *دایره‌المعارف دموکراسی*، پیشین، ج ۲، ص ۶۷۸.
۲۷. همانجا، ص ۶۷۷.
۲۸. *دایره‌المعارف تطبیقی علوم اجتماعی*، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۷.
۲۹. *مدلهای دموکراسی*، پیشین، صص ۳-۴۴۲.
۳۰. همانجا، صص ۴-۴۴۳. مدل آرمانی دموکراسی از نظر دیوید هلد، خودمختاری دموکراتیک یا سوسیالیسم لیبرال است که در نتیجه تسری عدالت اجتماعی به حوزه سیاسی به وجود می‌آید.
۳۱. همانجا، صص ۵-۴۴۴.
۳۲. همانجا، ص ۴۴۶.
۳۳. *سیری در اندیشه‌های سیاسی معاصر*، اکبر، پیشین، ص ۲۶.
۳۴. *دموکراسی*، پیشین، ص ۱۶۱. کوهن، پنج گونه مختلف شرایط را برای دموکراسی قایل شده و در بخش چهارم کتاب خود (فصلهای ۸ تا ۱۳) آنها را به تفصیل مورد بحث قرار داده که عبارتند از: شرایط مادی و اقتصادی، شرایط مبتنی بر قانون اساسی، شرایط فکری، شرایط روانشناختی، و شرایط حفاظتی.
۳۵. همانجا، ص ۱۶۴.
۳۶. همانجا، ص ۱۶۵.
۳۷. همانجا، صص ۹-۱۶۷.
۳۸. همانجا، ص ۷-۱۷۶.

۳۹. اسلام و دموکراسی مشورتی، پیشین، صص ۶۸-۲۶۰ و نیز نصری، قدیر، «عدالت به مثابه انصاف»، فصلنامه مطالعات راهبردی، ش ۱۹، بهار ۱۳۸۲، صص ۵۴-۳۳. لازم به ذکر است که این شماره فصلنامه مذکور، به صورت ویژه به مباحث مختلفی در زمینه عدالت و برابری و نیز جان راولز پرداخته است.
۴۰. دایره‌المعارف دموکراسی، پیشین، ج ۲، ص ۶۷۷.
۴۱. برای مطالعه بیشتر نک: دموکراسی، پیشین، صص ۲۹-۳۱۵.
۴۲. همانجا، ص ۳۵۵.
۴۳. همانجا، ص ۳۲۲. ضمناً کوهن معتقد است که به طور متقابل، دموکراسی نیز زمینه تحقق عدالت توزیعی را فراهم می‌کند. نک: همانجا، صص ۲۹-۳۱۵.
۴۴. وی خودمختاری را بدینگونه تعریف می‌کند: «افراد باید در تعیین شرایط زندگی خویش آزاد و برابر باشند، بدین معنی که آنها باید در تعیین چارچوبی که هم فرصت لازم را در اختیار آنها می‌گذارد و هم آن را به گونه‌ای محدود می‌کند که نتوانند این چارچوب را در خدمت نفی حقوق دیگران به کار گیرند، از حقوق برابر (ولذا اجبارهای برابر) برخوردار باشند.» نک: مدلهای دموکراسی، پیشین، صص ۱۱-۴۱۰.
۴۵. همانجا، ص ۷-۴۲۶.
۴۶. همانجا، ص ۴۲۸.
۴۷. دایره‌المعارف دموکراسی، پیشین، ج ۲، ص ۹-۶۷۸.
۴۸. مدلهای دموکراسی، پیشین، ص ۳۹۳.
۴۹. همانجا، ص ۴۲۰.
۵۰. همانجا، ص ۴۲۲.
۵۱. همانجا، ص ۴۲۷.
۵۲. همانجا، ص ۴۲۸.
۵۳. همانجا، ص ۴۲۹.
۵۴. همانجا، صص ۴۳۳.
۵۵. همانجا، ص ۴۳۶.
۵۶. همانجا، ص ۴۳۷.
۵۷. همانجا، صص ۱-۴۳۰.
۵۸. همانجا، صص ۲-۴۳۱.
۵۹. امیراحمدی، هوشنگ، «انقلاب‌های طبقه متوسط در جهان سوم» در هوشنگ امیراحمدی و منوچهر پروین، ایران پس از انقلاب، علی مرشدی‌زاد، تهران، انتشارات باز؛ مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۱، ص ۲۵۴.
۶۰. همانجا، صص ۷-۲۵۵.

۶۱. نک: *قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*؛ مصوب سال ۱۳۵۸ با اصلاحات سال ۱۳۶۸، تهران، اداره کل قوانین و مقررات کشور، چاپ دوم، ۱۳۷۱، صص ۷-۳۶. برای پرهیز از ارجاعات مکرر به قانون اساسی، بعد از این همه ارجاعات به قانون اساسی از همین منبع و در داخل متن خواهد بود.
۶۲. هاشمی، محمد، *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، ج ۱، اصول و مبانی کلی نظام، تهران، نشر دادگستر، چاپ دوم، ۱۳۷۸، صص ۷-۳۲۶ و ۳۴۲.
۶۳. مدنی، جلال‌الدین، *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، نشر همراه، ۱۳۷۰، صص ۴-۱۲۳.
۶۴. *دایره‌المعارف دموکراسی*، پیشین، ج ۲، ص ۶۷۸.
۶۵. *حقوق اساسی جمهوری اسلامی*، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۰.
۶۶. *حقوق اساسی جمهوری اسلامی*، پیشین، ص ۱۱۸.
۶۷. همانجا، صص ۱-۱۲۰.
۶۸. *حقوق اساسی جمهوری اسلامی*، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۰.
۶۹. *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران*، پیشین، صص ۹-۱۱۸.
۷۰. *حقوق اساسی جمهوری اسلامی*، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۱.
۷۱. *دایره‌المعارف دموکراسی*، پیشین، ج ۲، صص ۷-۶۷۶.
۷۲. *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران*، پیشین، ص ۱۱۹.
۷۳. همانجا، ص ۱۲۴. برای ملاحظه نظر رسمی شورای نگهبان و مبنای اختلاف نظرات مجلس و شورای نگهبان در مورد بازگانی خارجی و نیز توضیحات تفصیلی در این زمینه مرجه شود به: جلال‌الدین مدنی، *حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران*، ج ۴: *قوه مقننه - شورای نگهبان*، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۶، صص ۹-۲۳۱.
۷۴. *حقوق اساسی جمهوری اسلامی*، پیشین، ج ۱، ص ۳۷۶.
۷۵. همان، ص ۳۷۰.
۷۶. *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران*، پیشین، ۱۲۰.